



سوره توحید (اخلاص)

مکی و دارای ۴ آیه است.

به نام خدای بخشنده مهربان.

{ ۱ } بگو اوست خدای یکتا و یگانه.

{ ۲ } خدای صمد.

{ ۳ } نه زاده و نه زاییده شده.

{ ۴ } هیچ کس مرا او را همتا نباشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾

اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

شرح لغات:

احد: یکتا، یگانه. گویند: اصل آن، «وحد» است که او برای تخفیف تبدیل به همزه شده، و مرادف با واحد نیست، زیرا واحد در شماره نخستین و در کلام اثباتی آورده می شود. ولی احد، نه نخستین عدد است و نه معمولاً در کلام ایجابی گفته می شود. احد، گاه به معنای اسمی مانند «احد عشر» و گاه به معنای وصفی می آید. خداوند، احد است یعنی شریک و ترکیب در ذات و صفات ندارد. واحد است یعنی دوم و سوم و... ندارد.

صمد: پایدار، جسم پر و فشرده، بدون خلل، سنگ محکم و صاف که غبار نپذیرد، چیزی در آن نفوذ ننماید. به معنای مصمود: ملجأ نیازمندان، بزرگوار. صمد (فعل ماضی): قصد کرد، به آن روی آورد.

کفو: همانند، همسر، همتا. به ضم کاف و فاء، و به ضم و کسر کاف و سکون فاء و با واو و همزه، قرائت شده است.

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»: امر قل، اشعار به این حقیقت دارد که چون اوصاف کامل و جامع خداوند برتر از دریافت عقول بشر است، باید از جانب او بیان و اعلام شود. بیشتر مفسرین چون برای ضمیر «هو» مرجعی نیافته‌اند، آن را ضمیر شأن یا کنایه و بیان داستان، گرفته‌اند: شأن چنین است. داستان و مطلب از این قرار است که خدای یگانه است. این‌گونه توجیه با معانی بلند و بلاغت رسای آیات قرآن سازگار نیست. در کلام فصیح، ضمیر شأن، متصل و مؤکد و پس از علائم تأکید است، مانند: «أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَ أَبْكِي. وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَ أَحْيِي. أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى. أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى. وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ... وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ، إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا» و مثل: «فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ» بلاغتی بیش از ضمیر شأن و قصه دارد. و مانند: «هو زید منطلق» که ضمیر شأن و منفصل است، کلام فصیح نیست. اگر در این آیه «هو» ضمیر شأن باشد، در محل رفع و خبر آن جمله «اللَّهُ احد» است که ضمیر رابط و راجع ندارد. بعضی مرجع این ضمیر را در کلام سائلی جستجو نموده‌اند و شأن نزول برای آن نقل کرده‌اند. از ابن عباس: «قریش، یا بعضی از مشرکین یا علمای یهود، از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «آن پروردگارت که ما را به آن می‌خوانی، برای ما توصیف نما:» پس از این درخواست سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، نازل شد. یعنی آنکه توصیفش را می‌خواهید خدای یگانه است.»

مقتضای توصیف کامل خداوند و بلاغت قرآن همین است که این ضمیر «هو» از هر حد و قید و تعین آزاد باشد و برای شأن یا مرجع محدود و ملفوظی نباشد. و باید مرجع آن هستی و کمال مطلق و قائم به خود و مرجع همه هستی‌ها باشد که در حرکت ذاتی و کمالی او رامی‌جویند و عقول فطری و آزاد همو را درمی‌یابند. اسماء



و صورت‌ها و تصویرهای محدود و مختلف را عقل‌های اکتسابی و اندیشه‌های متأثر از تقلید و حس، برای او می‌سازند. بنابراین ضمیر «هو» مبتدا و «اللّه» خبر و متضمن معنای وصفی است: او همان هستی مطلق و مشارالیه فطرت و مبدأ بی‌نیاز و قائم به ذات است که هستی نماها و ممکنات، نیازمند و قائم به او هستند. «احد»، خبر بعد از خبر یا صفت «اللّه» است. معنای این صفت درباره‌ی خداوند، مبالغه در وحدت تام و کامل و نفی هرگونه ترکیب صوری و عقلی است و لازمه‌ی احدیت و نفی ترکیب، جامعیت صفات کمال از علم و قدرت و حیات و اراده و خیر می‌باشد.

«اللّهُ الصَّمَدُ»: از معنای و مواردی که برای کلمه «الصمد» ذکر شده، معلوم می‌شود که معنای اصلی آن، سنگ و جسم و هر چیز پر و فشرده و نفوذ ناپذیر است، چنان‌که «الحجر المصمّد - المصمّت» نیز به این‌گونه سنگ گویند. و شاید شخص بزرگوار و ملجأ نیازمندان را از این جهت «صمد» خوانند که نسبت به دیگران بی‌نیاز و پر و برجای خود استوار است و نیازمندان به او روی می‌آورند و به وی اتکا دارند. سپس، صمد به معنای «قصد» به روی آوردن به چنین شخصی گفته شده و او را «مصمودّ الیه» گویند.

بنابراین، توصیف خداوند متعال به «الصمد»، از روی مجاز در کلمه و برای نزدیکی به اذهان آمده تا نشان‌دهنده‌ی وجود مطلق و قدرت کاملی باشد که تحدید و تغییر و تأثر در ذات و صفاتش راه ندارد و غبار حوادث بر او ننشیند، زیرا آنچه محدود و متغیر و متأثر است، ممکن می‌باشد که قائم به غیر و تو خالی است و از خود هستی، بقا و کمال ندارد.

پس از اشاره به آن وجود مطلق و معروف «هو» و بیان نام و صفت الوهیت و احدیت او، تکرار اسم جامع «اللّه» و تعریف و وصف جامع «الصمد»، الوهیت را در این صفت خاص «الصمد» بیشتر و کامل‌تر می‌نمایاند.



«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»: لم یولد، تثبیت و تقریر «لم یلد» است، چون آنچه خود منشأ ولادت نیست از چیز دیگری متولد نمی‌شود. این آیه در ضمن اینکه اوهام جاهلیت مشرکین و اهل کتاب را نفی می‌نماید، اشعار به این حقیقت دارد که جهان و کائنات و ماورای آن به اراده و علم و عنایت خداوند پدید آمده و قائم به او هستند، و در پدید آوردن آن‌ها منزّه از هرگونه ترکیب و تکوین و تأثر و فعل و انفعال است.

«وافی»، از وهب بن وهب قرشی، از جعفر بن محمد، از محمد باقر، از علی بن الحسین علیه السلام، روایت نموده که: اهل بصره نامه‌ای به حسین بن علی علیه السلام نوشتند و از آن حضرت معنای صمد را پرسیدند. در جواب آن‌ها نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد. در قرآن خوض نکنید و در آن جدال ننمایید و بدون علم در آن سخن نگویید. من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: کسی که درباره قرآن بدون علم سخن گوید جایگاهش در آتش آماده شود. خداوند سبحان خود «صمد» را تفسیر نموده و گفته است: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»، از او چیز کثیف مانند فرزند و دیگر آفریدگان و چیز لطیف مانند روان بیرون نمی‌آید. و از او سرزدنی‌ها چون چرت و خواب و خاطره و وهم و اندوه و خوشی و خنده و گریه و ترس و امید و رغبت و خستگی و گرسنگی و سیری، سر نزنند، برتر از آن است که چیزی از او بیرون آید و چیزی از او زاییده شود؛ کثیف باشد یا لطیف، و از چیزی زاییده نشده و بیرون نیامده؛ آن چنان‌که چیزهای کثیف از عناصر خود بیرون آیند: چیزی از چیز دیگر و جنبنده از جنبنده، و گیاه از زمین و آب از چشمه‌ها و میوه از درخت‌ها؛ و نه آن چنان‌که چیزهای لطیف از مراکز خود برمی‌آید: چون دیدن از چشم و شنیدن از گوش و بویدن از بینی و شنیدن از دهان و سخن از زبان و شناسایی و تمیز از قلب و چون آتش از سنگ. نه، بلکه او خداوند صمد است، نه از چیزی و نه در چیزی و نه بر چیزی. پدید



آورنده آن‌ها به قدرت خود. به خواستش، هرچه برای فنا آفریده شده متلاشی می‌شود، و آنچه به علمش، برای بقا آفریده شده باقی می‌ماند، پس این است آن «صمد» که نه زاده و نه زاده شده. دانای نهان و آشکارا. پس بزرگ‌تر و برتر است و هیچ همتایی برایش نیست».

چون از هرگونه ترکیب و تجزیه منزّه، و احدی الذات و الصفات است، چیزی از او تولید نیافته و همه موجودات دانی و عالی (فرشتگان و پیمبران) پرتوی از وجود او و آفریدگانی به اراده او می‌باشند و هیچ موجودی با او نسبت فرزندی و ولادت ندارد. و هر آنچه از ترکیب و تولید پدید آمده نه خدا و نه مانند او می‌باشد: **لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.**

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»: تقدم ظرف «له» و خبر «كفو» بر اسم «احد» بیانی بس بلیغ است تا هرگونه همانندی و همتایی را از ذات و صفات مقدس الهی نفی نماید، و اگر به صورت ترکیب متعارف: «وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ كُفُوًا لَهُ» گفته می‌شد، این‌گونه نفی از ذات و حصر را نمی‌رساند. پی‌درپی و بدون عاطف آمدن این اسماء و صفات: «احد، الله الصمد، لم یلد»، اشعار به تلازم کامل این صفات با یکدیگر و ترتب دارد: آن هستی مطلق و منشأ هستی که معروف و مشارالیه «هو» است و همان جامع صفات کمال و جمال و معبود به حق «الله»، یگانه و یکتا و منزّه از ترکیب و تجزیه و برتر از شماره «احد» است. و چون احد است جامع و سرشار از وجود و خیر و کمال و قدرت و حیات می‌باشد: «اللَّهُ الصَّمَدُ» و چون صمد است و همه موجودات وابسته به او و پرتوی از وجودش و قائم به ذاتش هستند، خود از هرگونه فعل و انفعال و تولید و ولادت برتر و منزّه می‌باشد، و هیچ همتایی در ذات و صفاتش نیست. آمدن او و عاطف در «وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ...» وحدت این دو وصف منفی را با وصف «لم یلد» و فاصله آن‌ها را از صفات ایجابی و کمالی، می‌نمایاند. به ترتیب



عکس و تنزل، صفات علیا و مظاهر آن، از صفات نفی: «لم یکن، لم یولد» ارتقا می‌یابد و به مراتب صفات کمال عالی و اعلی و هویت غیب‌الغیوب «هو» می‌رسد. آن‌چنان‌که این اسماء و صفات مترتب و متکامل، مبدأ هستی و پیوستگی نظام عالم و موجودات را به او، با تعبیرات و اوصاف جامع و کامل می‌شناساند، اشعار به چگونگی اندیشه و دریافت انسان نیز دارد: فطرت اولی و بی‌آلایش بشری بدون هیچ نام و عنوان و تشبیه و تکثیر، وجود مبدأ را درمی‌یابد و با الهام و جدان و ضمیر «هو» به او اشاره می‌نماید و روی می‌آورد، آنگاه با نام و عنوان «الله» یا هر نامی که مترجم دریافتش باشد، او را می‌خواند. در همین نام و عنوان است که شرک و تکثیر و ترکیب و تعدد راه می‌یابد. وصف «احد» برای نفی و تنزیه از این‌گونه اوصاف شرک‌آمیز است.

پس از این وصف، تکرار و اضافه‌الله و معرفه آمدن «الصمد» با الف و لام، معرف کامل و جامعی از ذات و صفات کمالی خداوند است. آنگاه با اوصاف منفی که به صورت فعل‌های متنوع «لم یلد - لم یولد - لم یکن» آمده، ترکیب و تحدید و تجزیه و توالد را که از اوصاف خاص ممکنات و اجسام است، نفی می‌نماید و طریق تفکر را در شناسایی خداوند متعال و صفات کمالی او نشان می‌دهد و آفاق اندیشه انسان را از تاریکی اوهام شرک‌زبان می‌گرداند تا مطلع پرتو وجود و قدرت مطلق شود و راه حرکت و کمال خود را بیابد و عقل را از حدود و قیود و اوصاف ممکنات و کائنات برهاند و با نظر و عمل و کوشش دائم، رهسپار به سوی مبدأ نور و قدرت و حیات گردد و به او تقرب جوید.

این سوره به نام‌هایی خوانده شده که معروف‌ترین آن‌ها سوره «توحید» است، زیرا این چهار آیه کوتاه جامع اصول توحید ذات و صفات است. سوره «اخلاص» نامیده شده چون هر که این اسماء و اوصاف را دریابد و به

حقایق و معانی آنها ایمان آرد، از هرگونه و هر مرتبه شرک و نفاق و گمراهی خلاص و در تبت و عمل مخلص می شود. و چون اساس هستی از این اسماء و صفات آفریده شده در حدیث چنین آمده است:

«آسمانها و زمینهای هفتگانه بر «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تأسیس شده است.»
 این سوره را «سوره الاساس»، نیز خوانده اند. و چون طریق ارتباط خلق با خالق با این اسماء و صفات است، چنانکه در حدیث آمده: «برای هر چیزی نسبتی است و نسبت پروردگار سوره اخلاص است»^۱، [لذا] این سوره را سوره «نسبه الرب» نیز نامیده اند. و همچنین است دیگر اسماء و عناوین این سوره که هر یک معنا و نسبت و اثری را می نمایند. گویا چون یک ثلث قرآن راجع به توحید و اسماء و صفات خدای متعال است و خلاصه آن در این سوره آمده، در احادیثی از طرق مختلف رسیده که: «هر که سوره توحید را بخواند چنان است که یک ثلث قرآن را خوانده باشد.»
 [در المثور]

از حضرت صادق علیه السلام به این مضمون نقل شده: «کسی که یک روز بر او بگذرد و نمازهای پنجگانه را انجام دهد و در آنها، «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ...» را نخواند، به او گفته شود ای بنده خدا؟ تو از نمازگزاران نیستی»^۲ و نیز «آن کسی که یک جمعه بر او بگذرد و در آن «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نخواند و پس از آن بمیرد، بر آیین ابی لهب مرده است»^۳. احادیث بسیار دیگری نیز، در فضیلت این سوره رسیده که بیش از هر سوره و هر آیه دیگر قرآن است، زیرا معنا و معلوم این سوره، برترین معانی و معلومات می باشد.

۱. صدوق، معانی الاخبار، از علی علیه السلام. (المیزان ۲۰/۳۹۰)، مجمع البیان.

۲. مجمع البیان.

۳. بیشتر این احادیث از مجمع البیان نقل شده است.



این اعلام جامع و خالص توحید و اخلاص «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، که بعد از سوره نصر و تبت و در اواخر قرآن قرار داده شده، شاید اشعار به این واقعیت داشته باشد که برای عامه مردم، محیط مساعد دریافت و ایمان به چنین توحید عالی، پس از دلایل و براهین و تربیت مقدماتی و ایجاد محیط باز فکری «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و پیروزی داعیان توحید و شکست و درهم شکستن بت تراشان و بت‌ها «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ...» و کوتاه شدن دست آتش افروزان: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ»، فراهم می‌شود.

این سوره، پس از امر اعلامی «قل»، اسرار توحید و اسماء و صفات ربوبی را، بر طبق آنچه هست و عقول فطری درمی‌یابد، و با کلمات و الفاظ و حرکات خاص و ایقاعات شدید و خفیف و مقاطع محکم بیان می‌نماید: چنان‌که اشاره شد، «هو» که ملفوظ «ها» ی بسیط و رهای از مخارج است، اشاره به هستی مطلق و بسیط می‌باشد که هیچ‌گونه تعیین و نام و نشانی در آن مرتبه و در دریافت اولی عقول ندارد، آنگاه در نام و عنوان مشدد و مدغم «الله» که نمایاننده پیوستگی ذات و صفات کمال است و در صفت ممتاز «احد»، ظهور نموده، و در مرتبه دیگر همان اسم جامع «الله» به صفت اضافی «الصمد» نسبت داده و تعریف شده. و سپس اوصاف ربوبی، در مرتبه نازل‌تر و نزدیک‌تر به دریافت‌ها، و به صورت افعال منفی تنزل و گسترش یافته است:

«لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

اسماء و اوزان خاص فعلی این سوره: الصمد، لم یلد، لم یولد، کفوا، است.